

اهمیت تفکیک « هگلی » دولت و جامعه مدنی

نویسنده: زهرا، پلژنیسکی

مترجم: دکتر عظیم رهین *

تمیز جامعه مدنی از دولت به صورت مکتوب نخستین بار در سال ۱۸۲۱^(۱) در « فلسفه حقوق » هگل به چاپ رسید. در تشریح فلسفی او در این اثر، جامعه مدنی *Gesellschaft burgerliche* نشانگر مرحله‌ای از تحول دیالکتیکی خانواده به دولت است، نافی آن زندگی اخلاقی است که در اجتماع کوچک انسانی (خانواده) ایجاد می‌شود تا به نوبه خود به وسیله اجتماع بزرگ از نظر سیاسی مستقل، ملت حاکم^(۲)، نفی و بر انداخته شود (*aufgehoben* یعنی لغو کردن و کنار گذاشتن). هر چند زندگی اجتماعی مشخصه جامعه مدنی به طور بنیادی از جهان اخلاقی خانواده متفاوت است - و هگل بر آنست که تفاوت کاملی میان زندگی عمومی دولت و جامعه مدنی وجود دارد - جامعه مدنی تشکیل دهنده عنصری لازم (یا « لحظه‌ای » به زبان هگل) در کلیت ساختار عقلایی اجتماعی

* (محقق و مدرس دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی)
(۱) این تاریخ در روی صفحه اول متن اصلی کتاب که معمولاً به آن استناد می‌شود آمده است، با این همه مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد کتاب در سال ۱۸۲۰ یعنی تاریخی که توسط هگل در مقدمه آمده به چاپ رسیده است.

۲) *Sovereign Nation*

سیاسی جدید است.

تمایز ذهنی دولت و جامعه مدنی یکی از بنیادی‌ترین مشخصه‌های اصلی فلسفه سیاسی و اجتماعی هگل است که بسیار نیز مسأله برانگیز می‌باشد. این تمایز هم مورد ستایش و هم مورد نکوهش قرار گرفته و اهمیت آن بطور متضادی مورد ارزشیابی قرار گرفته است. اصطلاح *burgerliche gesellschaft* که در معنای «جامعه بورژوازی» هم بکار می‌رود، توسط مارکس از هگل گرفته شده و به مفهومی اساسی در تئوری اجتماعی او تبدیل شده است و یا حتی به تعبیری بنیاد تئوری اوست. البته پیش از این که مفهوم مناسب منظور مارکس گردد، او مجبور بود آنرا مورد انتقاد و تغییر قرار دهد. چنین کاری در سه جهت اساسی انجام گرفت. نخست این که وی زمینه فلسفی این مفهوم یعنی اعتبار شکل هگلی دیالکتیک، مبهم کردن رفتار انسان واقعی، حقایق تاریخی، اجتماعی و رویدادها و در نظر گرفتن آنها به مثابه عناصری در تحول و هویتی ماورا لطیعه‌ای، روح یا ایده را مورد تردید قرارداد. دوم اینکه وی ضمن حفظ تمایز میان دولت و جامعه مدنی، نظریه دولت به معنی اجتماعی سیاسی همه‌گیر با هویت اخلاقی متمایز را رد و برتری آنرا در زندگی اجتماعی و تاریخی انکار کرد. وی رابطه هگلی دو مفهوم را واژگونه نموده جامعه مدنی (یا جامعه بورژوازی) را زمینه زندگی سیاسی و تغییرات اجتماعی قرار داد. سوم این که با تجزیه کردن مفهوم هگلی جامعه مدنی که مفهومی با ساختار بسیار پیچیده بود، آنرا در معنی به قلمرو اقتصادی، کار، تولید و مبادله تنزل داد.

ک. اچ. ایل تینگ^(۱) در دو مقاله به اولین انتقادهای مارکسیستی از مفاهیم هگلی دولت و جامعه مدنی پرداخته و بر آنست که از نگر بنیادی، این دو مفهوم نابجا بکار رفته‌اند. به نظر وی استنادهای مکرر هگل به «روح» یا «ایده» در حقیقت فلسفه سیاسی اجتماعی او را

1) K.H. Iting. professor of philosophy, university of the Saar. "Hegel's concept of the State and Marx's early critique."

به کلی لغو و بی اعتبار نکرده است، هر چند مسلماً به میزان زیادی آن را مبهم کرده و اغلب هدفهای تئوریک آن را از نظر پنهان داشته است. عوامل دیگری هم هست که او را بیشتر آماج انتقاد قرار می‌دهد. این انتقاد از تمایل او به همسازی سیاسی و یا نفوذ سیاسی در پروس ناشی می‌شود که عبارت است از کوششی عظیم برای تبدیل پدیده‌های ملموس اجتماعی و فرهنگی در یک محل تاریخی به مقوله‌های مجرد فلسفی، بر پایه الزامات منطق بی پایان دیالکتیک. به اعتقاد ایل تینگ چنین عواملی، تحلیل فلسفی هگل از دولت و جامعه مدنی را کم اعتبار می‌سازد، تحلیلی که هنوز هم ارزشهای بسیاری دارد. من نیز در مقاله خود به انتقادهای مارکس از ایده‌های هگل در مورد دولت و جامعه مدنی پرداخته‌ام، به ویژه به آن بخش از افکار مارکس که به مفهوم ملت و ملی‌گرایی مربوط می‌شود، و استدلال کرده‌ام که استثنا کردن سیستماتیک ویژگیهای ملی از جامعه مدنی بوسیله هگل به طور غیر ارادی در تئوری اجتماعی مارکس راه یافته و آنرا نسبت به مسایل تئوریک ملی‌گرایی غیر حساس کرده است.

مارکسیست‌هایی که «جامعه مدنی» و تمایز میان دولت - جامعه مدنی را مورد بررسی قرار داده‌اند عناصر بسیار قابل بحثی براین مفاهیم افزوده‌اند. این امر نویسندگان هگلی را مجبور کرده است تا تفاسیر مارکسیستی را مورد سؤال قرار دهند، حال آنکه نویسندگان مارکسیست یا متمایل به نظرگاه مارکسیستی، ضروری دانسته‌اند انتقادهای مارکس را برای حفظ فاصله خود از هگل تکرار کنند. فضای بحث انگیز جدایی میان دولت - جامعه مدنی با انشعابهایی در اردوی مارکسیست‌های مشرقی باز هم بیشتر تشدید گردیده است. بسیاری از مارکسیست‌ها - بویژه بیشتر در میان طرفداران شرقی آن (یعنی کمونیست‌ها) و آن دسته از مارکسیست‌های غربی که می‌کوشند میراث هگلی مارکسیسم را به حداقل برسانند، به جامعه مدنی به مثابه مفهومی صرفاً تاریخی می‌نگرند، مفهومی که هیچ ارتباطی برای درک سرمایه‌داری معاصر ندارد. معهدا بسیاری از نویسندگان مارکسیست یا مارکسیست‌های جدید نه تنها مفهوم فوق رابه عنوان ابزار با ارزش تحلیل، بازسازی کرده‌اند، بلکه بسیاری از

مقوله‌های وسیع آن رابه معنای گسترده هگلی آن، به عنوان مقوله‌ای فرهنگی، اجتماعی و حتی شبه سیاسی، در مقابله با تفسیر محدود اقتصادی مارکس و بیشتر مارکسیست‌های متعصب را به آن بازگردانیده‌اند. اتنویوگرامشی در این مورد نمونه برجسته‌ای است. کوشش او در اوایل قرن بیستم برای یافتن استراتژی انقلابی غیر لنینیستی به طور بنیادی بر مفهوم جامعه مدنی استوار بوده است.^(۱) گرامشی استدلال می‌کرد که در ایتالیا (و در اروپای غربی به طور عام) طبقه کارگر تحت رهبری کمونیست‌ها شانسی بیشتری برای کسب هژمونی در جامعه مدنی دارند تا در عرصه سیاسی یا ملی، و دستیابی به چنین هژمونی می‌تواند به عنوان سکوی پرشی برای فتح نهایی قدرت سیاسی در دولت به کار رود.

مفهوم جامعه مدنی و مسائل آن مجدداً در میان گروهی از نویسندگان مشهور به مکتب فرانکفورت یا مکتب تئوری انتقادی، تجدید حیات یافت. سی لابن حبیب^(۲) دانشمند طرفدار این مکتب در مقاله‌اش متذکر می‌شود که هگل در مقایسه با مارکس و به ویژه پیروان او، نسبت به پیچیدگی پدیده‌های فرهنگی - اجتماعی که همراه و تقویت کننده توسعه جامعه صنعتی جدید است، نگرش روشن‌تری دارد. به ویژه هگل، نسبت به درک رابطه میان هنجار ساختار اجتماعی و اقتصادی، تیز بین‌تر است و نقش مشروعیت هنجارهای قانونی رابه توجیه ساده‌ایدئولوژیکی از روابط مالکیت بورژوازی کاهش نمی‌دهد. هر چند شیوه‌های دوگانه تحلیل هگل به طور سیستماتیک و سیاسی مورد قبول او نیست با این همه برآنست که

(۱) نگاه کنید به اتنویوگرامشی، منتخب از یادداشت‌های زندان (لندن ۱۸۷۱) فصل دوم بخش سوم

(۲) Seyla Ben Habib, Assistant Professor of philosophy, Boston university, *Obligation, contract and exchange: on the significance of Hegel's abstract right.*

تئوری اجتماعی رادیکال برای ساختن یک چهارچوب تئوریک مناسب برای درک روابط مبادله‌ای جدید بایستی از هگل الهام گیرد تا از مارکس. کاربیس کورتین^(۱) یکی از طرفداران مکتب انتقادی ارزیابی نسبتاً منتقدانه تری از تئوری جامعه مدنی هگل و کاربرد آن در زمینه مشکلات سرمایه‌داری، به عمل آورده‌است، با این همه وی نیز بر آنست که مکتب انتقادی بایستی در ارزیابی مجدد از مشکلات مربوط به ذهنیت،^(۲) از ایده‌های هگل آغاز کند چرا که مارکس در این زمینه چیز زیادی عرضه نکرده‌است.

تمایز هگلی جامعه مدنی و دولت که تأثیر گسترده‌ای در اندیشه مارکس داشته است و محرک فعالیت‌های تئوریک او و منبعی برای الهام بعضی از پیروانش از جمله متفکرین معاصر و مارکسیست‌های جدید شده‌است، نیازمند بررسی‌های بیشتر است. با این همه این سؤال مطرح است که آیا این تمایز با چنین قدرت تأثیرگذاری و پایداری، انعکاس آن تغییرات بنیادی اندیشه اروپای نو خاسته نبود که سبب تحولاتی ریشه‌ای در جامعه اروپایی گردید؟ مان فرد ریدل^(۳) در مقاله ابتکاری، اندیشمندانه و پذیرفتنی خویش در زمینه تاریخ مفهوم جامعه مدنی که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲ به چاپ رسید استدلال کرد که چنین ارتباطی وجود داشته و تمایز هگل میان جامعه مدنی و دولت که خود نوعی گسستن ناگهانی از سنت است، منطبق بر تغییرات انقلابی تاریخی آن زمان می‌باشد.

«آنچه که هگل، با مفهوم جامعه مدنی، در آگاهی زمان خویش به وجود آورد چیزی جز نتیجه انقلاب جدید، پیدایش جوامع غیر سیاسی از طریق تمرکز سیاست در دولتهای با شکوه یا انقلابی و جابجائی زمینه اهمیت آن به

1) Garbis Kortian, professor de philosophie, universite de Montireal, *Subjectivity And Civil Society*

2) *Subjectivity*

3) *Manfred Riedel*

اقتصاد، تغییری که این جامعه هم زمان با انقلاب صنعتی تجربه کرده بود، که تجلی خویش را در مفاهیم سیاسی یا « اقتصاد ملی » بیان داشت، نبود. در درون چنین جریان‌های در جامعه اروپائی بود که شرایط « سیاسی » و « مدنی » برای اولین بار از یکدیگر جدا شدند، شرایطی که پیش از آن، در جهان کلاسیک اصول سیاسی قدیم، مفهوم یگانه و واحدی داشت - آنچه که توماس اگیناس آن را *Communitas civilis sive Politica* و جان لاک آن را اجتماع مدنی یا سیاسی نامیده بود.^(۱)

ریدل نشان می‌دهد که اصطلاح *Koinonia Politika* (اتحادیه سیاسی با همکاری سیاسی) که برای اولین بار توسط ارسطو به کار رفت، بعد از آن به طور طبیعی به *Societas civilis* (جامعه مدنی) ترجمه شد و همراه با مترادف آن "*Civitas*" (مدنی) و "*res publicus*" (جمهوری)، به مفهومی عام برای واحد سیاسی مستقل یا دولت تبدیل گردید. توماس اگیناس، بودین، هابس، اسپینوزا، لاک و کانت - بدون اشاره به نویسندگان کم‌اهمیت‌تر اصطلاح « سیاسی » و « مدنی » را مترادف می‌گیرند و به نظر ریدل تغییری که هگل در کار بردستی این مفهوم در قلمرو فلسفه سیاسی داد، از زمان بودن تا به امروز که او مفهوم حکمرانی و روسو ایده اراده عمومی را عنوان کرده بودند بدعتی شجاعانه بود.

نظر ریدل در باره این که جدائی میان « دولت » و جامعه در تئوری سیاسی کلاسیک وجود داشت درست است. اما همانطور که خود وی اشاره می‌کند این تئوری همیشه بخشی از جمعیت (جامعه) را به رسمیت می‌شناخت - بخشی که از زمانهای مختلف

1) M. Riedel, *studier Zu Hegels Rechts philosophie* (Frank Fort am Main, 1969), P.156. the essay referred to in the text was first published *Archiv Fur Rechts - und sozial philospoly*, vol XLVIII (1972) under the title *Der Begriff der Burgerliche Geso llshocht " und das problem seines geschichtlichen ursprungs'* (the concept of civil society" and the problem of its historical origin').

همراه با برده‌ها، سرف‌ها، اهل حِرَف، خدمتگزاران خانگی و کارگران مزدور، و البته با زنان و کودکانشان، شخصیت می‌یافتند. بخش دیگر جامعه مدنی به حساب نمی‌آمدند. هرچند در قلمرو واحدی اقامت داشته و تبعه همان دولت محسوب می‌شدند. ارسطو می‌گفت: شهری برای بردگان وجود ندارد^(۱) برای او، آنان می‌توانند تنها عضوی خانگی به حساب آیند (Oikos). نویسندگان بعدی اصطلاح «جامعه خانگی» را به کار گرفتند که خدمتگزاران و سایر افراد غیر شهروند هم به آن تعلق داشتند. از این رو جامعه مدنی «کشف» شده به وسیله هگل ممکن است از این دریافت ناشی شود که در زمان هگل این گونه غیر سیاسی بودن، سرنوشت اکثریت شهروندانی بود که مجبور بودند مخارج زندگی خویش را از طریق کار، تولید و مبادله کسب نمایند، و از این رو، در تمام مدت زندگی به نوعی «جامعه خانگی» ملی و یا «خانواده» گسترده ملی تعلق داشتند. اشاره اولیه به این مفهوم را در اولین کار سیاسی هگل در جزوه منتشر نشده‌ای در باره قانون اساسی امپراتوری آلمان می‌توان یافت:

«با تغییر روشها و راه زندگی، هر فرد بیشتر به نیازمندیهای خویش و امور شخصی گرفتار می‌آمد. تعداد بسیاری از مردم آزاد یعنی دقیقاً طبقه بوزوازی مجبور می‌شد منحصراً به نیازها و شرایط زندگی خویش توجه کند، با گسترش دولتها افرادی که مجبور شدند منحصراً به امور شخصی خود توجه کنند طبقه خاصی را تشکیل دادند. انبوه چیزهایی که مورد نیاز شخصی آزادگان و نجیب‌زادگان بود افزایش می‌یافت، آنها مجبور می‌شدند که موقعیت اجتماعی خویش را به وسیله صنعت و یا کار برای دولت تثبیت کنند.»^(۲)

1) Pol.III.9, 1280a 32

2) Hegel's political writings, trans. by T.M Knox With an introductory essay by Z.A. Pelczynsky (Oxford 1964), P.202

مشاهده می شود که هگل جوان به وضوح پیدایش قلمرو وسیع اقتصادی در « امور شخصی » به ویژه نمونه بورژوازی آنرا می شناسد، و می رود که آنرا با قلمرو امور عمومی، یعنی دولت جدید که بوسیله پادشاه، طبقات و یا کارکنان اداری اداره می شود روی در رو قرار دهد. اما در این مرحله نمی تواند تحول تاریخی موجود را درک کند. او تنها بیست سال بعد بود که در فلسفه حقوق توانست چنین کاری را با نامیدن قلمرو شخصی به " *burgerlichs Gesellschaft* " و قلمرو عمومی را به " *det staat* " و یا آنچه که وی گهگاه دقیقاً « دولت سیاسی » می نامد انجام دهد. و حتی از این مهمتر، به تقابل مفهومی « مدنی » و « سیاسی » تأکید ورزد.

در اینجا نیازی به نوشتن ترتیب زمانی تحول اندیشه سیاسی هگل در آن بیست سال نداریم این کار با جزئیات تمام به وسیله شالما اوی نری^(۱) در فصول پنجم و هفتم کتاب او تئوری هگلی دولت جدید (کمبریج ۱۹۷۳) و بسیار خلاصه تر به وسیله ری موند پلانت^(۲) در فصل پنجم کتابش هگل (لندن ۱۹۷۳) انجام گرفته است. در اینجا با اهمیت ترین تأثیر در وی مطالعاتی است که هگل در دروان اقامتش در نیا^(۳) در مورد آدام اسمیت و سایر اقتصاددانان سیاسی انگلیس کرد، با توجه به اینکه این مطالعات با بررسی روزنامه انگلیسی و گزارشهای پارلمانی تقویت می شدند، به نحو بارزی در تحویل اندیشه سیاسی او دخیل بودند. تأثیر این مطالعات در دوره دوم سخنرانیهای وی (۶- ۱۸۰۵) در باره فلسفه روح در دانشگاه ینا کاملاً مشهود است.^(۴) در آنجا هگل به سختی می کوشد تا (جامعه مدنی) رابه سلک نظریه بکشد،^(۵) اما با وجود آن که بصورت زنده ای، همچون

1) *Shaloma Avineri*

2) *Raymond Plant*

3) *Jena*

۴) گاهی به نام *Jenoer Real Philosophic* نیز خوانده شده است.

5) *Theorize*

مارکس، اثرات جامعه صنعتی را بر روی نیروهای انسانی تصویر کرده است، هنوز قادر به عرضه تئوری سیستماتیکی در باره جامعه - مدنی نمی شود، و حتی کمتر می تواند آنرا در یک فلسفه سیاسی و اجتماعی ادغام کند.

هگل هم زمان با این کار، همچنان نا موفق، با مفهوم دولت، درگیر بود. در جزوه ای بنام « در باره قانون اساسی امپراتوری آلمان » هگل دولت را به معنی مصطلح آن یعنی وحدتی جمعی برای دفاع عمومی، یا ملتی (ملت *VOLK*) تابع یک قدرت عمومی (قدرت دولت *Staats gewelt*) تعریف می کند،^(۱) او در دوره « ینا » تعریف دولت به عنوان وحدتی جمعی را به نفع درک افلاطونی از دولت به مثابه وجودی اخلاقی را نفی کرد. در این جا برای او دولت اجتماع اخلاقی منسجمی است که در آن طبقه اجتماعی حاکم موظف به حفظ استقلال و یکپارچگی اخلاق عمومی و سلامت زندگی معنوی آن است (مفاهیم کلیدی در اینجا عبارتند از *Sittlichkeit, Volksgeist*)^(۲). نتایج اخلاقی چنین درکی عبارتست از تفوق مطلق اهداف جامعه بر اهداف خصوصی افراد عضو آن، به طوری که هرگونه تسلط دومی بر اولی سبب پوسیدگی و در نتیجه مرگ ملت و دولت خواهد شد. ج. کورتین^(۳) می گوید که هگل در ینا هنوز فردیت و تشخیص طلبی (عناصر دوگانه فرد

1) See [S 1. Concept of the. state] in "the German Constitution," Hegel's political writings, pp. 153-64 and passim afterwards.

۲) نخستین تلاش در زمینه تئوری اخلاقی دولت عبارت بود از دست نوشته هایی که ناشر هگل بعداً به آن عنوان *System, der sittlichkeit* داد.

کوشش های بعدی را که تجربی و بسیار مبهم بودند در سخنرانی های ینا در باره فلسفه روح که در فاصله سال های ۴-۱۸۰۳ و ۶-۱۸۰۵ انجام گرفت می توان یافت. نگاه کنید به:

G.W.F.Hegel, *System of Ethical life and philosophy of spirit*, trans. by, H.S Harris and T.M. Knox (Albany, N.Y., 1979).

شاید روشن ترین این تلاشها را بتوان در آخرین قسمت مقاله هگل تحت عنوان *Natural Law* یافت که به وسیله T.M.Knox به انگلیسی ترجمه شده است. (Philadelphia, 1975)

3) G.Kortian

گرایی از نظر هگل) را دشمن زندگی اخلاقی و سیاسی می‌شناسد. و هنوز جامعه مدنی را قلمرو فردگرایی نمی‌داند، که در آن فردیت مشروعیت می‌یابد و می‌توان خود را بدون اینکه آسیبی به جامعه برساند بیان کند.

هگل نه در ینا ونه در دوران بعدی زندگی خویش که در « بامبرگ » و « نورمبرگ »^(۱) سپری کرد نتوانست مشکلات مفهومی و نظری، دولت و جامعه را حل کند، مشکلاتی که در واقع در سالهای اولیه قرن نوزدهم او را به خود مشغول داشته بود. برای مدتی هگل این مسائل را به کناری نهاد تا هم خود را بیشتر مصروف مسائل اختصاصاً فلسفی و موضوعات سیستماتیک کند، بی‌تردید بهترین دستاورد دوره ینا کتاب او تحت عنوان پدیده‌ار شناسی ذهن است که در سال ۱۸۰۷ منتشر شد. این کتاب که جویدیت ان شکلر^(۲) بدرستی آنرا مرثیه‌ای برای « هیلاس »^(۳) نامیده است،^(۴) به روشنی نشانگر احساس فراغ و تمجید هگل از رسوم دولت - شهرهای یونان باستان است که برای دوره‌ای از جوانی اش چونان بی‌نظیرترین شکل اجتماعی تلقی می‌شد. از نظر هگل کوشش‌های قهرمانانه برای استقرار جامعه سیاسی دموکراتیک بر پایه *Sittlichkeit* انقلابی که کاملاً مغایر با اخلاق، سنت سیاسی و معرفتی تمدن جدید اروپائی بود با شکستی بزرگ پایان یافت. این رویدادها افکار او را به این اندیشه رهنمون ساخت که جامعه آرمانی را نمی‌توان در جهان نوین یافت. رفتار درخشان جمهوری ژاکوبین‌ها که بخصوص در فصل مربوط به « آزادی و وحشت مطلق »

1) Bamberg- Noremborg

2) T. Judith N. Shklar

3) " An Elegy For Hellas "

4) See her essay "Hegel's phenomonology: An Elegy For Helas, in Z.A. Pelczynski (ed), Hegel's Political Philosophy (Cambridge, 1971). the essay was subsequently expanded into a book: J.N. Shklar, Freedom and independence: A study of the political Ideas of Hegel's Phenomenology of Mind (Cambridge, 1976).

توسط چارلز تیلور^(۱) بحث شده است نمی‌تواند این حقیقت را پنهان کند که هگل در پدیدار شناسی ذهن نتوانسته است تحلیلی هماهنگ از اخلاق، سیاست و آگاهی اجتماعی اروپای نوین با دنیای آرمانی خویش یعنی دولت - شهرهای یونان باستان به دست دهد. او اشاراتی چند به واقعیت سیاسی معاصر دارد ولی نظرش در باره اصول سیاسی جامعه جدید پراکنده و منفی است.

با این همه در این جا بایستی به فصل دیگر کتاب پدیدار شناسی روح با عنوان خدایگان و بنده (یا خدایگان و نوکر که شاید بهتر بود چنین ترجمه می‌شد) اشاره شود. این فصل از کتاب که خود سبب پیدایش کتاب بزرگی از نوشته‌های تفسیری و انتقادی بر آن شده است با کار کوچف^(۲) به شدت در میان مارکسیست‌های جدید نفوذ یافته است.

ج.ام. برینشتین^(۳) اهمیت این فصل از کتاب را برای آشنایی با آگاهی هگل از جامعه از طریق مجادله‌ای ماتریالیستی و نقد جدلی خدایگان و بنده عرضه کرده است. به گفته وی هگل «در پدیدار شناسی» نشان داده است که خود - آگاهی انسان بدون پذیرش متقابل اعضای جامعه از یکدیگر امکان پذیر نیست. نوع تقابل و پذیرش خاص یک جامعه، اساساً از مبادله و رابطه هدف - وسیله که مشخصه عمل متقابل اجتماعی است و هگل بعدها آنرا جامعه مدنی می‌خواند، متفاوت است. از این رو دیالکتیک خدایگان و بنده در پدیدار شناسی همان اندازه اهمیت دارد که تحلیل دولت - شهرهای آتن برای درک نظریه هگل از سرشت جامعه سیاسی و تمایز آن از جامعه مدنی.

ده سال بعد از پدیدار شناسی ذهن بود که ایده هگل در باره دولت شکل روشن و

1) , See C. Taylor, *Hegel (Cambridge, 1975)*. ch. 15 and C. Taylor, *Hegel and Modern Society (Cambridge, 1979)*, Ch. 2, sec. 5.

2) A. Kojève, *Introduction to the Reading of Hegel: Lecture on the Phenomenology of Spirit*, (ed) by A.A.B. Blostr. J.H. Nichols (New York, 1969).

3) M. Bernstein

مشخصی به خود گرفت. اصلی ترین مشغله فلسفی او در مدت اقامتش در باواریا- در فاصله میان بنا و هایدلبرگ نوشتن علم منطق بود (که در نوامبر ۱۶- ۱۸۱۲ به چاپ رسید) اثری که از قلمرو فلسفه سیاسی بسیار دور و در عین حال به نحوی به آن پیوسته است. این اثر با روش دیالکتیک و مقولات اساسی آن، تحلیل صورتبندی شده‌ای بود که هگل بعدها آن را به قلمرو اخلاق، حقوق، اصول سیاسی و جامعه تسری داد. اولین کاربرد منظم آنرا در این زمینه در فصل مربوط به «روح عینی»^(۱) در جلد سوم دایره‌المعارف علوم فلسفی (هایدلبرگ ۱۸۱۷) می‌یابیم که به فلسفه روح یا (ذهن) پرداخته است. اولین فهرست بندی فلسفه حقوق که چند سال بعد در برلین منتشر شد به وضوح در دایره‌المعارف هایدلبرگ دیده می‌شود. *Recht* (حقوق و قانون) تقسیم شده است به حقوق مجرد، اخلاقیات و زندگی اخلاقی، تقسیمات فرعی دیگری وجود ندارد و پاراگراف‌های مربوطه کم و کوتاه هستند، شماره ۴۳۴ اختصاص به خانواده دارد شماره‌های ۳۳۶ و ۳۳۷ به جامعه مدنی و ۴۴۱ تا ۴۳۸ به دولت اختصاص داده شده است. اما «جامعه مدنی» در متن کتاب دیده نمی‌شود. حتی لغت «دولت» تنها یکبار و در زمینه روابط بین‌المللی دیده می‌شود. لیکن چیز دیگری در هایدلبرگ اتفاق افتاده است: نسخه دایره‌المعارفی که هگل از روی آن در هایدلبرگ تدریس می‌کرد به وسیله دانشگاه حفظ و نگهداری شده است. این نسخه، شامل یادداشتهای پراکنده او در حاشیه کتاب است که وی به هنگام تدریس بر آن افزوده است و تاریخ آخرین آن پایان فوریه و آغاز مارس ۱۸۱۸ است. اصطلاح *Burgerliche Gesellschaft* برای اولین بار در این یادداشتهای یافت می‌شود. بدینسان ما می‌توانیم با اطمینان کامل زمانی را مشخص کنیم که هگل با آگاهی و به وضوح تمایز میان دولت و جامعه مدنی را دریافت و به طور منظم شروع به استفاده از اصطلاح جامعه مدنی

1) *Objective Spirit*

کرد. (۱)

در بهترین شکل، فلسفه حقوق را می‌توان بازسازی فلسفه زندگی اخلاقی جدید دانست؛ کلیتی از ایده‌ها، اعمال، عواطف و روابطی که نه تنها در واقعیت معمولند بلکه از نظر انسان متمدن در بعضی از زمینه‌ها دارای اعتبار می‌باشند. این کار نه یک بررسی از سیمای اصلی آن طور که هگل در حدود سالهای ۱۸۲۰ فهمیده بود، و نه بررسی تاریخی چگونگی به وجود آمدن زندگی اخلاقی است، هر چند هر دوی این زمینه‌ها نقش با اهمیتی در آن دارند. هگل زندگی اخلاقی را حدود سی سال مطالعه کرد و اشکال متداول آنرا، پیش از اینکه احساس کند می‌تواند یک تئوری از ایده‌های اخلاقی، عواطف، اعمال و روابط را در جزئیات آن بسازد که مفاهیم فلسفی آن به طور سیستماتیک و به هم پیوسته در کلیتی بیان شوند، مورد مشاهده قرار داد. کمیت بسیاری از مواد خام تاریخی و تجربی فراهم آمدند، که تبدیل به مفاهیم شدند تا در تئوری او متراکم شوند این عناصر رهیافت‌هایی را رقم زدند که شالوده آموزه او قرار گرفتند.

بهترین تعریف از فلسفه حقوق می‌تواند باز سازی فلسفی زندگی اخلاقی جدید باشد، که در بردارنده رجعت‌های بسیار به گذشته‌های دور شامل یونان و روم باستان است. این مایه چندان شگفتی نیست. چراکه هگل در «پدیدارشناسی ذهن» کوشیده است نشان دهد که فرهنگ اروپای جدید نتیجه تحول تاریخی طولانی است که ریشه‌های آن به یونان باستان می‌رسد. هر مرحله عمده‌ای در این تحول - امپراتوری رم، مسیحیت و روشن‌گری جهانی - سهمی در پدیداری برخی از ایده‌های با اهمیت، دیدگاهها و مفاهیم فلسفی دارند که بخشی از آنچه را که می‌توان آگاهی جمعی اروپای جدید نامید تشکیل می‌دهند. زندگی اخلاقی بخش و پاره‌ای از این آگاهی بود - بخش عملی آن در مقابله با بخش نظری - بخشی که بیشتر

1) See .Q.W.F. Hegel, *Vorlesungen über Rechts philosophie, 1817-1831*, ed. K.H. Ilting (Stuttgart- Bad Cannstatt, 1973), vol. I, pp. 189, 193.

مربوط به برخورد و روابط انسانها با یکدیگر است تا جایگاه انسان در تاریخ و جهان. البته هگل معتقد بود که در ارزیابی نهایی، موضوعات نظری و عملی جدایی ناپذیرند و تجلیل متفاوت روح (Geist) واحدی هستند - نکته‌ای که با قدرت تمام به وسیله چارلز تیلور در بهترین مطالعه‌اش از این متفکر در کتاب هگل مورد بررسی قرار گرفته است.

توضیح و توجیه متد فلسفی هگل را در کتاب علم منطقی می‌توان یافت، و خواننده « در مقدمه‌ای بر فلسفه حقوق » به آن ارجاع داده می‌شود. به طور کلی روش او متضمن (اثبات عقلانیت ذاتی،^(۱) ضرورت و حقیقت عناصر متنوع زندگی اخلاقی است، که با قرارداددن آنها در طرحی از تحول منطقی دیالکتیکی عملی می‌گردد، طرحی که با مفهوم اراده فرد، به صورتی منتزع از کلیه زمینه‌های اخلاقی، اجتماعی و تاریخی شروع و به دولت خاتمه می‌یابد.

« ... حقیقت حقوق، علم اخلاق، و دولت به قدمت شناسایی عمومی آن و تقنین آن در قانون زمین، اخلاقیات زندگی روزمره، و دین است. این حقیقت مستلزم چه چیز دیگری است با توجه به اینکه ذهن متفکر خوشنود از داشتن آن به رسم متداول نیست؟ خواستار آنست که در اندیشه نیز آن را فراچنگ آرد؛ محتوایی که هم اکنون در اصول، خردمند است بایستی شکل خردمندانه نیز به خود گیرد و از این رو با بنیادی استوار نمایان گردد تا اندیشه را از قید و بندرها سازد.» (فلسفه حقوق صفحه ۳)

حقوق، علم اخلاق (یا زندگی اخلاقی) و دولت در فلسفه حقوق، مفاهیمی کاملاً کلیدی هستند، و به گونه‌ای منطقی به یکدیگر پیوسته‌اند. با حقوق (Recht که معمولاً به قانون ترجمه می‌شود) هگل عرصه تمامی هنجارها با اشکال متنوع آنها را که خردمندانه

1) Inherent

سامان یافته‌اند در نظر دارد، که به آن وسیله انسان برخورد خویش را با جهان تعیین می‌کند. زندگی اخلاقی (*Sittlich Keit* یا اخلاق اجتماعی) شامل برخورد واقعی انسانها با یکدیگر است که به وسیله همان هنجارها رهبری می‌شوند و سبب جریان اجتماعی تربیت شخصیت و شکل یابی عادات می‌شود، و این خود به وسیله نهادها و همچنین (در جهان جدید) با بازتاب نقادانه و جستار فکری پرورانیده می‌شود. آخرین مرحله این جریان را هگل آموزش (*Bildung*) می‌نامد و آنرا به گونه زیر تعریف می‌کند:

« آموزش عبارتست از تحویل کامل از مادیت اخلاقی که بی واسطه و طبیعی است به آنچه که ذهنیت است، بنابر این هر دوی آنها ذهنی و متعالی و آن اندازه بیکران هستند که بتوانند شکل جهانی به خود گیرند. » (فلسفه حقوق).

این جریان آموزش نتیجه تمایز میان دو قلمرو هنجاری بهم پیوسته در زندگی اخلاقی است: حقوق مجرد (وظایفی که حاکم بر حقوق فرد، مالیکت و مبتنی بر روابط متقابل «مردم» است) و اخلاقیات (رفتار وجدانی بی چشمداشت)^(۱). دولت نیز به صورتی که هگل در فلسفه حقوق بکرات به کار می‌برد (یعنی تحقق ایده اخلاقی) عبارتست از اجتماع سازمان یافته سیاسی مستقل و اخلاقی - مردم یا ملتی که مجاز به داشتن پیوندها و کنشها بر مبنای فرمان هنجارهای حقوق (*Recht*) و نشاندهنده اخلاق اجتماعی (*Sittlich Keit*) هستند.

تازگی فلسفه سیاسی هگل در مقایسه با سایر متفکران جدید مبتنی است بر قرارداد آن نه بر پایه بعضی از خصوصیات عام طبیعت انسانی یا حقوق اساسی انسان، بلکه بر زندگی اخلاقی (*Sittlich Keit*) و پذیرش اینکه زندگی سیاسی عبارت از تجلی واقعی اخلاق اجتماعی در عرصه ملی است. این اخلاق اجتماعی است که همراه با سایر عوامل

1) *Disintersted*

فرهنگی، سنتهای تاریخی، که هگل بخصوص در سخنرانی‌هایش در باره فلسفه تاریخ بر آنها تأکید می‌ورزد و آنرا «روح مردم» می‌نامد (*Volksgeist*)، مردم یک دولت را از نظر روحی به یکدیگر پیوند داده و آنها را به صورت یک جامعه اخلاقی متشکل می‌سازد. هگل زندگی اخلاقی (*Sittlich Keit*) را از لغت (*ethos*) دولت - شهرهای یونان باستان گرفته و در این کار بسیار متأثر از جمهور افلاطون بوده است، اثری که هگل اعتقاد زیادی به آن داشت. چنانکه در مقدمه فلسفه حقوق می‌گوید این اثر «در جوهر خود چیزی به جز تفسیر زندگی اخلاقی یونان نیست». ام. ج. این وود^(۱) در مقاله انتقادی خویش نظر هگل را در باره افلاطون و زندگی اخلاقی یونان تحلیل کرده و اشکالات این مفهوم را نیز بر شمرده است. من در مقاله «شناخت جامعه و آزادی فردی از نظر هگل» استدلال کرده‌ام که هگل کوشیده است تا نارسایی بنیادی درک افلاطون (و تمدن یونان باستان) از جامعه اخلاقی و سیاسی را با استنتاج ضرورت دولت و ساختار ذاتی و بسیار متمایز شده جدید آن از ساختار اراده فردی رسو، نماینده تمدن جدید نیز به مناظره بر خیزد. به دیگر سخن به عقیده هگل سرنوشت و ظرفیت فرد انسانی برای آزادی در دولت جدید به مثابه جامعه اخلاقی که عاقلانه سازمان یافته و از نظر سیاسی برتر است عملی می‌شود.

هگل در فلسفه حقوق، قلمرو و زندگی اخلاقی را به خانواده، جامعه مدنی و دولت تقسیم کرده است. هر یک از آنها «مراحلی» از نظم اخلاقی و نیروهای اخلاقی هستند که زندگی فرد را تنظیم می‌کنند (فلسفه حقوق، ۱۴۵). هنجارهای نظام اخلاقی از راههای مختلف در اعمال و روابط افرادی که متعلق به سه نوع نظام اخلاقی هستند عملی می‌شوند. در خانواده، مانند دولت - شهرهای یونان، فردیت اعضای آن در واحدی متعالی تجلی یافته است. وظایف اخلاقی به وسیله موقعیت شخصی در خانواده تعیین می‌شود که این خود به عوامل طبیعی، جنسی و تولید مربوط می‌شود. عشق، نوع پرستی و توجه به جمع، سیمای

1) M.j. Inwood

مسلط و مشرب اخلاقی در اجتماع خانواده است. در جامعه مدنی این سان واحد اخلاقی واقعی، بی واسطه یا طبیعی از هم پاشیده می شود. نخستین توجه انسان متوجه ارضای نیازهای فردی و خصوصی می گردد که می تواند آنرا با کارکردن، تولید و مبادله محصول کار خویش در بازار فراهم کند. این کار قید و بندهای جدیدی به وجود می آورد. مادامیکه افراد خود خواهانه و ابزار مندانه با یکدیگر رفتار کنند نمی توانند نیازهای یکدیگر را ارضاء کنند و سود رسانی به یکدیگر را بیشتر نمایند و وارد در روابط اجتماعی متنوع با خود شوند. انسان نه از طریق انجام اعمال مفیدی که صرفاً با پول قابل پاداش است، بلکه با احترام و شناسایی متقابل یکدیگر «اجتماعی» شده است. خود محوری او به آگاهی تبدیل شده (قریبت شده به معنی دیگر لغت *Bildung*) و با خود آگاهی، عضو قابل احترام جامعه می شود. از این رو زندگی اخلاقی در جامعه مدنی باز آفرینی می شود، این بار با شکل متفاوت از آنچه در خانواده و دولت بوده است و جامعه مدنی می رود که اجتماع یا دولت را همانند کند.

« جریان دستیابی عملی به هدفهای خود خواهانه ... نظام کاملاً بهم پیوسته متقابلی شکل می گیرد که در آن وسیله زندگی، شادی و موقعیت حقوقی یک فرد تنیده در زندگی، شادی و حقوق سایرین می شود. در چنین نظامی، شادی فردی و ... وابسته است، و تنها از طریق چنین نظامی در نظر اول ممکن است به مثابه دولت خارجی به نظر آید، دولتی مبتنی بر نیاز، دولتی که ادراک، تجسم دهنده بر آن است » (فلسفه حقوق شماره ۱۸۳).

مبادلات اقتصادی در جامعه مدنی در چارچوب مقررات، که تعیین کننده حقوق فردی، شخصیت و مالکیت است صورت می گیرد. درآمد و مبادله ثروت همچنین از دست دادن آن از طریق عملکرد نیروهای بازار قسمت عمده تحلیل هگل از جامعه مدنی است.

آلن رین^(۱) در مقاله خود ضمن طرح تمایز مفهوم هگلی مالکیت از سایر تئوریهای سیاسی جدید، به جای توجیه خاستگاه آن نمی‌کوشد آنچه را که بر مبانی توجیه هگل هنگامی که فرد خود را با ادعاهای اخلاقی دولت مواجه می‌بیند مورد بررسی قرار دهد. همانطور که گفته شد عمل روابط مبادله، هنجارهای حقوقی مجرد و قانون مثبت و قدرت دولتی موضوع مقاله سی لا بن حبیب است. اگر چه پایه‌های نهایی جامعه مدنی نیازها، فعالیتها و روابط مورد لزوم ارضای انسانها است (که سبب ایجاد طبقات اجتماعی یا «قشرها» و همکاری تولیدکنندگان یا تعاونیها می‌شود) با این همه هگل به مفهوم جامعه مدنی قدرتهای عمومی را نیز می‌افزاید (دادگاههای حقوقی و سازمانهای رفاهی و انتظامی) که به طور طبیعی از سازمانهای دولتی به حساب می‌آیند. دلیل وی اینست که به دیده او قدرتهای مدنی یا عمومی همان اندازه وسیله زندگی، شادبها و حقوق همه هستند که برای افراد عضو جامعه مدنی تصور می‌شوند. فعالیتهای خصوصی تشکیل دهنده بخش عمده فعالیتها در جامعه مدنی است. قدرتهای عمومی در انجام امور بازار مداخله مراقب سلامت فرد و ثروت او بوده، همچنین تضمین کننده حقوق فردی برای تأمین وسیله زندگی و رفاه که علت وجودی جامعه مدنی است می‌باشند.^(۲) روشن است که هگل اعتقادی به اقتصاد بی‌نظم بازار و سودمندی نظر اقتصاد دانان سیاسی کلاسیک انگلیس و معاصران آنها ندارد. درحالی که راه حلهای او برای مشکلاتی مانند فقر، بیکاری و نوسانات بازار شبیه به اقتصاد کینز است که اغلب از جنبه های عملی و نظری مورد سؤال بوده‌اند.

در ارتباط با زمینه تاریخی مفهوم هگلی جامعه مدنی این سؤال مطرح می‌شود که چه اندازه این مفهوم می‌تواند ما را به درک واقعیت اجتماعی معاصر یاری دهد. هگل این مفهوم را زمانی صورتبندی کرد که سرمایه‌داری آلمان در مرحله کودکی خود بود و حتی انگلستان

1) Alen Ryan, Reader in politics, Oxford University and Fellow New College, Oxford.

۲) نگاه کنید به فلسفه حقوق شماره ۲۳۰

که به مثابه منبع اصلی دانش هگل در باره جوامع صنعتی جدید به او کمک کرد، هنوز در مرحله نسبتاً اولیه توسعه سرمایه‌داری بود. این سؤال مطرح می‌شود که تا چه اندازه ساختار نظری و راه‌های عملی مخصوص هگل برای مشکلاتی که با صنعتی شدن در مرحله سرمایه‌داری پیشرفته به وجود می‌آیند قابل اجراست؟ پاسخ به این سؤال به وسیله ریموند پلانن در مقاله «در مشروعیت و انطباق هگل» مورد بحث قرار گرفته است. به نظر او ناهماهنگی در چارچوب ادراکی جامعه مدنی هگل وجود دارد که می‌توان آنرا پدیده «بحران مشروعیت» در جامعه معاصر به حساب آورد. وی بر آنست که گسترش فعالیت دولت در جوامع معاصر تهدیدی در برابر خود مختاری نسبی قلمرو سیاسی و مدنی هگل است. آ.اس. والتون^(۱) از دیگر سوی بر آنست که تئوری هگلی جامعه مدنی دارای زمینه‌ای کافی در قلمرو واقعیت اقتصاد عملی و تئوری فلسفی نیروها و ظرفیتهای انسان بوده و ارائه کننده راهی در برابر تردید به ستوه آورنده جوامع صنعتی جدید است.

هنگامیکه هگل در فلسفه حقوق از جامعه مدنی به دولت می‌رسد در اندیشه او دولت عبارتست از هویتی سیاسی یا «دقیقاً» دولت سیاسی و قوانین اساسی آن. در اینجا بایستی میان این تعریف از دولت به مفهوم وسیع آن به مثابه اجتماعی اخلاقی (فعالیت ایده اخلاق) که در آن خانواده، جامعه مدنی و «دولت سیاسی» خود، لحظه‌ها، نیروها با قلمروهای فعالیت متمایز شده‌ای هستند، تمایز قائل شد^(۲) در زمینه محدود سیاسی، تفاوت میان جامعه مدنی و دولت، در هدفهای نهایی و فعالیتهای آنها نهفته است نه در سرشت آنها. در قلمرو مدنی فعالیتها متوجه منافع خاص یا حقوق خصوصی افراد و گروههاست. هدفهای خصوصی جامعه مدنی و هدفهای عمومی دولت به وسیله ابزارهای عمومی یا خصوصی قابل درکند. در هر دو حالت ترکیبی از فعالیتهای برنامه‌ریزی شده،

1) A.S. wolton

2) See "the Hegelian Conception of the state", by Z.A pelczynski in pelczynski (ed) Hegel's political philosophy, edp. pp.13,14

سازمان یافته و آمرانه فردی و گروهی خود به خودی مردمی وجود دارد که وظایف عمومی را انجام می دهند. در جامعه مدنی مبادلات بازاری و کار دادگاهها و «پلیس» مثالهایی از این دو گونه مقوله فعالیت هستند. در قلمرو سیاسی میهن پرستی یا آنطور که هگل آنرا «احساسات سیاسی» نامیده است (فلسفه حقوق شماره ۲۶۸) محرک شهروندان و به طور وسیع متعلق به مقوله خصوصی یا خود انگیخته است، حال آنکه عقیده عمومی که به وسیله هگل به قضاوتهای خصوصی، عقاید و توصیهها تعریف شده اند در «قلمرو امور دولت قرار دارند» (فلسفه حقوق شماره ۳۱۶). فعالیتهای آمرانه عمومی آنهاست هستند که به پادشاه، کابینه او، سطح بالای اداری، اعضای نمایندگان ملی (هیئت نمایندگان) و شهروندانی که حق رأی دارند تعلق دارد. برترین وظایف اخلاقی آنهاست که در اعمال قدرت حاکم دولت مشارکت دارند (*Staatgewalt*) بدون توجه به موقعیت خاص آنها در قانون اساسی، عبارتست از ارتقای منافع عمومی جامع (*des Allgemeine*) زندگی اخلاقی در قلمرو سیاسی همراه با رفاه اجتماعی اخلاقی با شهروندان و مجریان امور روشن، خودآگاهی با هویتی آزادانه به اوج خود می رسد. می رولد وست فل^(۱) در مقاله خود جزئیات و طبیعت زندگی اخلاقی در دولت را با خانواده مقایسه کرده، تباین شدید هر دوی آنها را به مثابه اجتماعات اخلاقی با جامعه مدنی تحلیل کرده است.

هگل با مشخص کردن جامعه مدنی و دولت به مثابه دو قلمرو متمایز زندگی اخلاقی با حالتی ویژه شان، که تشکیل دهنده ساختارهای عملی و نهادی هستند، بیشتر بر آنست تا ارتباط یا «وابستگیهای» موجود میان آنها را در واقعیت نشان داده و استدلال کند که آنها توجیهی عقلی دارند. تقسیم کار زمینه ساز ایجاد گروههای اجتماعی است (قشرها یا طبقات)، که خود پرورنده ویژگیهای اخلاقی در میان اعضای این گروهها می شود.^(۲) این

1) Merold westphal

۲) نگاه کنید به فلسفه حقوق شماره ۲۰۷

جریان حتی در مؤسسات که فراهم کننده فرصتی سازمان یافته برای «کوشش آگاهانه در راه هدفی مشترک است» از این هم فراتر می رود (شماره ۲۵۴) و در جامعه مدنی که پس از خانواده «دومین ریشه اخلاقی دولت در آن رشد می یابد» (شماره ۲۵۵)، بنابراین قشرها و مؤسسات عناصری بنیادی در نظام نمایندگی از نظر هگل هستند، در حقیقت بیشتر اعضای گروهها یا نمایندگان مؤسسات هستند که به اعتقاد هگل وارد در قلمرو سیاسی دولت جدید می شوند و نه یک شهروند منفرد. چنین نظام نمایندگی همچنین تضمین کننده این واقعیت است که دولت سیاسی و منافع جهانی آن به طور کلی جدا از امور جامعه مدنی نیست. ایده هگل در باره دولت جدید به مثابه «دولت طبقات» (*Stondestaat*) نه تنها متضاد با نظرات جدید به مفهوم مشارکت سیاسی است، بلکه به نظر می رسد که با نظریه ابتکاری خود او در زمینه تمایز میان دولت و جامعه مدنی متناقض است. کلاوس هارتمن^(۱) در مقاله خود هگل را به خاطر فداکردن پاکی مقولات دولت و جامعه، به دلایل عمل گرایی آشکار و نیازهای دیالکتیک وی مورد انتقاد قرار می دهد. او نشان می دهد که چگونه مقوله های جامعه مدنی و دولت هگل می توانند به خوبی برای فراهم کردن چارچوبی نظری منطبق بر دولت دموکراتیک رفاهی جدید به کار گرفته شود، چارچوب به مراتب بهتر از آنچه که هگل خود در فلسفه حقوق ساخته است. تنها از این طریق و نه از طریق نقد مارکسیستی کاذب از مفهوم دولت و ساده سازی مفهوم جامعه مدنی است که تئوری هگل می تواند از تأثیر منفی زمان و مکان که از آن سرچشمه گرفته است نجات یابد.

مقدمه فلسفه حقوق حلقه ای محافظه کارانه تر برآست، اما جمله معروف او در مورد فلسفه که برای دادن دستور عملی بسیار دیر به صحنه می آید (فلسفه حقوق صفحه ۱۲)

1) Klavs Hartmann, *Towards a New Systematic Reading of Hegel's Philosophy of Right*

گمراه کننده است. عمل از ذهنی تهی ناشی نمی شود، ادراک نظری شخص را به طور قطع حقایق اجتماعی و سیاسی شکل می دهند. هگل با بنیاد یک چارچوب نظری از حقایق اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بر آن بود تا در توسعه کشورش آلمان در جهت آزادی بیشتر در قلمرو مدنی و مشارکت بیشتر در زمینه سیاسی تأثیر بگذارد. مثال روشن این کار وی در زمینه عملی مقاله او در باره لایحه اصلاحات انگلستان است که ام. ج. پت ری^(۱) آنرا در مقاله خود در جزئیات تحلیل می کند، وی نشان می دهد که در اینجا تناقض بنیادی میان تحلیل فلسفی و تبلیغ سیاسی وجود ندارد. ایده اساسی مقاله همان ایده فلسفه حقوق است، مقاله ای که در عین حال آگاهی حیرت انگیزی از دانش هگل در زمینه ساختار اجتماعی عصر خویش و مبارزات اجتماعی آن به ما می دهد و این بخصوص شامل نشریات رادیکال انگلستان نیز می شود.

اما فلسفه حقوق، و فلسفه هگل در مجموع، ارتباط بنیادی بیشتری با عمل گرایی دارد تا تبلیغ ساده سیاسی نهادها و سیاستها. همانطور که ریموند پلانت و چارلز تیلور از راههای مختلف لیکن مکمل یکدیگر نشان می دهند.^(۲) کوشش اساسی هگل عبارت بود از پیوند همه تجربه های (فکری، مذهبی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی) مردم اروپا که با ایده های روشنگری و نیروهای رها شده از انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان تحلیل رفته بودند. فلسفه او نتیجه جستجویی بود برای اجتماع در فرهنگ و جامعه جهان جدید. به عقیده هگل تا هنگامی که اروپائیان جدید به طور منظم موقعیت فلسفی خویش را در تاریخ و جهان، شامل جهان اخلاقی انسان، به دست نیاورند نمی توانند تمایلات مختلفی را که ساختمان تمدن آنها را تهدید می کنند با هم آشتی داده و بهم پیوند دهند. هدف فلسفه او دستیابی به چنین راه حلی بود. قوی تر شدن بسیاری از تمایلاتی که

1) M.J. Petry

2) In R. Plant, Hegel (2nd ed. Oxford, 1983)

وی به هنگام مرگ نگران آنها بود روشنگر شکست وی در این تجربه خود انگیزه
 بود. (۱) اما شکست او ما را نسبت به مسأله هشیارتر کرد و ابزاری به دست داد که دستیابی
 به آن به هیچ وجه پیروزی کم ارزشی نیست. (۲)

1) *Self - appointed*

(۲) برگگی در کتاب رئالیسم سیاسی (لندن - ۱۹۸۱) بر آنست که در زمینه دستیابی نگرش
 عمومی هگل را بایستی به جای ایده آلیسم رئالیسم نامید.